

معرفت و تأویل صفات حق در حدیقه سنایی

نویسنده: پوهندوی فضل الرحمن فقیهی

چکیده

معرفت پروردگار و شناخت صفات وی از مباحث عمده در عرفان اسلامی است. این مبحث به گونهٔ مبسوط در حدیقهٔ سنایی به بحث گرفته شده است. سنایی در این مبحث در باب معرفت با سلف صالح و جمهور امت اسلامی موافق است و به معرفت روایی قابل است؛ از این رو، معرفت کُنّه ذات حق را ناممکن میداند. او هرچند در موضوعی به پیروی هرچه بیشتر از کتاب و سنت و روایات دینی تأکید کرده؛ اما با پیروی از برخی متأخران به تأویل صفات پروردگار پرداخته است. این دیدگاه سنایی برخلاف روش سلف و متقدمان است؛ چنان مینماید که گویا او از دیدگاه‌های اهل دانش، به ویژه از اهل کلام، متأثر شده است. نگاه سنایی به صفات کردگار، که با روش سلف امت متفاوت است، قابل نقد می‌باشد. در این مقاله دیدگاه سنایی و دیگران در مورد معرفت

حق و صفات وی به بحث گرفت میشود.

کلمات کلیدی: سنایی، حدیقه، معرفت، صفات، تأویل، سلف، خلف.

مقدمه

حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی (وفات ۵۲۵ هجری) یکی از دانشمندان، عارفان، شاعران و سخنوران سرزمین ما در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم است. او از مردان بزرگ جهان اسلام و از نامداران ادبیات فارسی دری به شمار میرود و نخستین کسی است که عرفان و مفاهیم عرفانی را، به گونه وافر و با استحکام وارد، شعر زبان فارسی دری ساخت. بزرگترین کتاب عرفانی و ادبی سنایی حدیقه است که در این اثر در حوزه عرفان و تصوف اسلامی نظریه پردازی کرده است. این کتاب، همان گونه که «حدیقه الشریعة و شریعة الطریقة» نام دارد، در برگیر مسایلی از اصول شریعت و مبانی طریقت است و در برنامه‌های درسی و مطالعات اهل تحقیق مورد توجه و استفاده قرار میگیرد. معرفت حق تعالی و صفات وی و نیز تأویل و عدم تأویل صفات حق تعالی از دیرباز، دو روش بوده که هواداران و پیروانی داشته است. پیشینیان در دوره صحابه و تابعین و نیز ائمه اهل اجتهاد، روش نخستین را اختیار کرده اند؛ اما خلف یا متأخران امت، گاه گاهی روش نخست و گاهی هم روش دوم را برگزیده اند و این اختلاف نظر، دو مکتب فکری سلف و خلف را شهرت بخشیده است. سنایی در این باب، راه متفاوت با طریقه سلف صالح فحل؛ یعنی، تأویل را اختیار کرده است؛ اما نگاه تأویلی وی را شماری دانشمندان، و اهل تحقیق مبرز نمیپسندند؛ به دلیل اینکه چنین تأویلی به ابطال صفات منتهی میگردد. بنابراین، بحث روی این موضوع از ضرورت‌های هر اندیشمند حوزه دین و عرفان اسلامی است. این مقاله پاسخ خواهد داد که سنایی در باب معرفت حق و نیز در باب تأویل و عدم تأویل صفات حق، چه دیدگاهی دارد و نیز بیان خواهد داشت که کدام یک از دو دیدگاه با اصول و مبانی دین و نصوص موافقت دارد: عقیده مانند دیدگاه سنایی؛ به تأویل در صفات و یا عقیده به عدم تأویل که روش

سلف امت است؟

سنایی و معرفت حق تعالی

حکیم سنایی مطابق رأی اهل سنت و جماعت و نیز صوفیه با استقامت، عقیده دارد که هیچ کسی به حقیقت و کُنه ذات و صفات حق تعالی دست یافته نمیتواند. او بر این نظر است که معرفت خداوند را نباید تنها در حوزه وهم و گمان و تفکر بشری جستجو کرد؛ زیرا تفکر و اندیشه انسان و نیز وهم و گمان او ناقص است و توانایی رسیدن به حقیقت ذات و صفات باری تعالی را دارا نیست. تفکر در ذات حق جز تحیر و خیره سری چیز دیگری را به دست نمیدهد و شناخت خداوند از طریق وهم و گمان با سلاح عقل صرف ممکن نیست. در همین زمینه است که گفته:

هیچ دل را به کُنه او ره نیست

عقل و جان از کمالش آگه نیست

دل عقل از جلال او خیره

عقل جان با کمال او تیره...

نیست از راه عقل و وهم و قیاس

جز خدای ایچ کس خدای شناس (سنایی؛ ۱۳۸۷: ۶۱)

این اندیشه که کسی حقیقت و کُنه ذات مقدس پروردگار را نمی تواند بشناسد، مؤید به نصوص شرعی است و بزرگترین افراد بشر از چنین معرفتی اظهار عجز نموده اند. در صحیح مسلم روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمودند: «اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ، وَبِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ - بارخداایا، من از ناخوشنودی تو به رضای تو و از عذاب تو به بخشش تو و از (مُاخِذَةُ) تو به خودت پناه میبرم، ثنای تو را - همچنان که خودت بر خویشتن ثنا گفته ای - شمرده نمیتوانم».

(قشیری؛ بی تا، ج ۱، ۳۵۲)

علامه ابن حجر در فتح الباری، شرح صحیح البخاری گفته است: «لأُحْصِيَ ثَنَاءً عَلَيْكَ؛ یعنی، به توصیف و جوب حق و عظمت تو رسیده نمیتوانم». (ابن حجر؛ ۱۳۷۹: ج ۱، ۱۰۶)

به همین گونه سیوطی در حاشیه‌ی بی که بر سنن نسائی تألیف کرده است، در معنای این فرموده آن حضرت گفته است که «لأُحْصِيَ ثَنَاءً عَلَيْكَ؛ یعنی، به انجام ثنای کاملت نمی‌توانم برسم و به معرفت تو احاطه کرده نمی‌توانم». (سیوطی؛ ۱۴۰۶: ج ۱، ۱۰۳)

بهترین روش تحصیل شناخت

بر مبنای این نظریه که شناخت کُنه و حقیقت حق و صفات او برای انسانها، که مخلوق‌اند، ممکن نیست؛ پس باید حق را طوری شناخت که خوشتن را خودش توسط کلام خویش و به وسیله پیامبرش توصیف کرده است. این همان نگاهی است که سنایی در حدیقه بدان اشاره داشته است:

به خودش کس شناخت نتوانست
ذات او هم بدو توان دانست
عقل حَقّش بتوخت نیک بتاخت
عجز در راه او شناخت شناخت
کرمش گفت مرا بشناس

ور نه کشناسدش به عقل و حواس (سنایی؛ ۱۳۸۷: ۶۳)

ملاحظه میشود که سنایی عقل را از دریافت معرفت حقیقت ذات پروردگار عاجز میداند و راه شناخت سمعی و توقیفی و یا به عبارت دیگر، شناخت روایی را یگانه راه تحصیل معرفت بر می‌شمارد. این همان اندیشه‌ی بی است که اهل تحقیق و صوفیه با استقامت نیز بر آن تأکید کرده‌اند. آنان ابراز نظر کرده‌اند که معرفت حق، آن است که بدانیم «ذات قدیم حق از ادراک محدثات منزّه است و اجلال حق بالاتر از این است که در حیطه قدرت محدثات واقع شود؛ یعنی، که او از ساحت

تمییز عقل و قیاس مُنَزَّه و مُبَرَّاست» (کلابادی؛ بی تا: ج ۱، ۱۳۴) از همین است که سنایی حق تعالی را یگانه میدانند؛ نه آن چنان که در احاطه فهم و گمان عقلها و خردها بیاید؛ بلکه طوری که بالاتر از وهم و گمان و فهم و دانش بشر باشد:

احد است و شمار از او معزول

صمد است و نیاز از او مخذول

آن احد نی که عقل داند و فهم

وان صمد نی که حس شناسد و وهم (سنایی؛ ۱۳۸۷: ۶۴)

سخن سنایی بیانگر شناخت و معرفتی است که بزرگان اهل تحقیق آن را ارائه داشته اند. امام ابوحنیفه نیز یگانه گی حق تعالی را همچنین تعریف مینماید. وی فرموده است: «خداوند یگانه است؛ اما نه از طریق عدد؛ بلکه از این طریق که شریکی ندارد و بدین طور که کسی را نزاده و از کسی زاده نشده و همتایی ندارد». (ابوحنیفه؛ ۱۴۱۹: ۱۴)

سنایی و تأویل صفات باری تعالی

طوری که پیشتر تذکر رفت در نحوه شناخت حق تعالی، نظریات حکیم سنایی با اندیشه و تفکر جمهور اهل سنت برابر است و کدام اختلاف نظر ندارد. آنچه قابل بحث و نظر است نگاه سنایی به برخی صفات پروردگار است که در دوره های بعد از زنده گی سلف صالح مایه اختلاف گردیده است و برخی از متأخران به تأویل آنها پرداخته اند. در زیر دیدگاه سنایی در این مورد به بحث گرفته میشود.

صفت استوا بر عرش

سنایی در باره صفات پروردگار، به ویژه صفاتی که ظاهراً گمان تجسیم و تشبیه را در خود میپورند، روش تأویل را در پیش دارد. وی همچنان که مکان را از حق تعالی نفی مینماید، که این نظر جمهور دانشمندان است، به تأویل صفت «استوا بر عرش» پرداخته و نیز از «علو و فوقیت»،

که اهل تحقیق بدان قایل اند، انکار ورزیده است. او در این مورد برای تأیید و اثبات رأیش به استدلالهای عقلی پناه بسته و ادعا نموده که قایل شدن بدون تأویل به این صفات، مستلزم اثبات مکان برای آفریدگار است؛ چیزی که ممتنع است و همه از آن انکار دارند:

کی مکان باشدش ز بیش و ز کم
که مکان گر مکان ندارد هم
خلق را زین صفت جهانی ساخت
تا ز بهر خود آشیانی ساخت
با مکان آفرین مکان چه کند

آسمان گر بر آسمان چه کند (سنایی؛ ۱۳۸۷: ۶۵)

دانشمندان بزرگ و محققان معروف نیز مکان را از خداوند نفی کرده اند و این نگاه جمهور است. طحاوی از بزرگان مذهب احناف در رساله‌یی که در باب عقیده تألیف کرده است (ص ۴۵) میگوید: «لا تحویه الجهات الست کسائر المبتدعات - وی را جهات ششگانه، همچون سایر چیزهای نوپیدا، احاطه نمیکند»؛ اما با وجودی که سنایی در نفی مکان از حق تعالی با دانشمندان اهل تحقیق موافق است، از اثبات صفت «عُلُوّ و فوقیت» و نیز از «استوا بر عرش» به معنای حقیقی، که رأی سلف امت است، از نظر آنان تخلف ورزیده و به تأویل دست زده است. وی در باره این صفات گفته است:

ای که در بند صورت و نقشی
بسته استوا علی العرشی
صورت از محدثات خالی نیست
در خور عزّ لایزالی نیست
زانکه نقاش بود و نقش نبود

استوی بود و عرش و فرش نبود (سنایی؛ ۱۳۸۷: ۶۵)

نگاه سنایی برخلاف رأی سلف صالح است که به استوای الله بر عرش قایل بوده اند و «عُلُوّ و فوقیت» را برای حق ثابت میدانستند؛ چرا که مدلول نصوص شرعی است. در فقه الایسط، از امام ابوحنیفه به روایت ابی مطیع البلخی، روایت شده که گفتند: «هر که بگوید که من نمی دانم که پروردگارم در آسمان (بالا) است یا در زمین، کافر است؛ همچنان است کسی که بگوید او تعالی بر عرش است؛ اما نمی دانم که عرش در آسمان (بالا) است یا در زمین. خداوند متعال از بالا دعا کرده میشود نه از پایین. . . به همین موضوع دلالت دارد مفهوم حدیثی که روایت شده شخصی به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم با کنیز سیاهی آمد و گفت: بر من آزادی یک بندهیی واجب شده آیا همین کنیز کفایت میکند؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم از آن کنیز پرسیدند: آیا تو مؤمن استی؟ گفت بلی، فرمودند: خدا کجاست؟ او به جانب آسمان اشاره کرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: او را آزاد کن که مؤمن است». (ابوحنیفه؛ ۱۴۱۹: ۱۳۵) بر مبنای این روایت و سایر نصوص، اهل تحقیق «عُلُوّ و فوقیت» بلاکیف را برای حق تعالی ثابت دانسته اند.

استوای الله متعال بر عرش در آیات و احادیث نبوی به کثرت تذکر رفته است. امام بخاری در صحیحش حدیثی را روایت میکند که آن حضرت فرمودند: «لما خلق الله الخلق، کتب فی کتابه، وهو یکتب علی نفسه، وهو وُضِعَ عنده علی العرش: إن رحمتی تغلبُ غضبی - هنگامی که الله مخلوقات را آفرید- و او تعالی بر خویشتن (اموری را) لازم میگرداند- در کتاب خویش نوشت، و آن کتاب در نزدش بر عرش بود، اینکه رحمت من بر خشمم غلبه کرده است». (بخاری؛ ۱۴۲۲: ج ۹، ۱۲۰)

به همین گونه ابومنصور ماتریدی رحمه الله که از بزرگان علم کلام در میان حنفیان است در کتابش «التوحید»، بعد از اینکه آراء و تأویلاتی را در باره استوا بر عرش و سایر امور وارد آورده است اظهار میدارد که «اصل در این موضوع آن است که خداوند متعال با فرموده اش: لیسَ کمثله

شیء همانندی با مخلوقات را از خود نفی کرده است و ما بیان داشتیم که وی در افعال و صفاتش از همانندی با اشیاء برتر است. بنابراین، واجب است که به استوای رحمن بر عرش موافق آنچه در تنزیل آمده است قایل شویم. . . و به گونه‌یی که اراده خداوند است ایمان بیاوریم؛ همچنان که به هر امری که خداوند در کلامش گفته ایمان می‌آوریم؛ مانند رویت وی در آخرت و دیگر امور. . .
(ماتریدی؛ (بی تا): ج ۱، ۷۴)

پیرهرات خواجه عبدالله انصاری از بزرگان عرفان اسلامی به صفت «استوا بر عرش» قایل است و تأویل را ناپسند و سرکشی از شریعت الهی میداند. وی در این باره میگوید: «استوای خداوند بر عرش در قرآن است و مرا بر این ایمان است، تأویل نجویم که تأویل در این باب طغیان است، ظاهر قبول کنم و باطن تسلیم؛ این اعتقاد سنّیان است و نادریافته به جان پذیرفته، طریقت ایشان است» (میبذی؛ ۱۳۷۱: ۶، ۱۱۱)

تأویل صفت نزول

یکی دیگر از مواردی که سنایی به تأویل آن پرداخته نزول حق به آسمان دنیا در آخر شبهاست که در نصوص معتبر آمده است و علمای مذاهب بدان قایل و عقیده‌مند میباشند. وی در حدیقه توصیه داشته است که نباید از نصوصی که در باب نزول حق تعالی آمده، نزول حقیقی را عقیده داشته باشیم. او از معنای حقیقی انکار ورزیده و استدلال کرده که نزول همانند نسبت کعبه به حق تعالی برای تشریف و تعظیم آمده است؛ نه به معنای حقیقی. وی در این باره گفته است:

ینزل الله هست در اخبار

آمد و شد تو اعتقاد مدار

رقم عرش بهر تشریف است

نسبت کعبه بهر تعریف است

لامکان گوی کاصل دین این است

سر بجنیان که جای تحسین است (سنایی؛ ۱۳۸۷: ۶۶)

ملاحظه میشود که وی برای اندیشه جواز تأویل در این صفات، استدلالهای عقلی را ارائه میدارد؛ همچنان که سایر اهل تأویل اعم از معتزله و متأخران مذاهب اهل سنت نیز همین تعقل و خردگرایی را برای جواز تأویل در پیش گرفته اند. بدین گونه او با پافشاری بر نفی مکان، که نظر جمهور است، و با استدلالهای عقلی به تأویل نزول میپردازد. حال آنکه نصوص احادیث نبوی بر این دلالت دارد و سلف امت اسلامی به مدلول حدیث؛ یعنی، نزول حقیقی پروردگار بلاکیف اعتقاد دارند. امام بخاری از ابی هریره رضی الله عنه و نیز امام مسلم روایت کرده اند که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي، فَأَسْتَجِبَ لَهُ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيهِ، مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ» پروردگار ما هر شب هنگامی که سه یکم آخر شب باقی مانده است به آسمان دنیا فرود می آید و میفرماید: کیست که مرا دعا کند تا دعایش را بپذیرم، کیست که از من چیزی بخواهد تا برایش ببخشایم و کیست که از من آمرزش خواهد تا او را بیامرزم». (بخاری؛ ۱۴۲۲: ج ۲، ۵۳؛ قشیری: ج ۱، ۵۲۲)

نزول بلاکیف الله متعال همچنان که در حدیث مذکور آمده است، اعتقاد بزرگانی چون ائمه اربعه بوده است. شارح عقیده طحاوی امام ابی العز الحنفی از شیخ الاسلام ابو عثمان اسماعیل بن عبدالرحمن الصابونی روایت کرده که گفت: «من از استاد ابومنصور بن حماد بعد از روایت حدیث نزول شنیدم که گفت: از امام ابوحنیفه از این مسأله پرسیده شد، به پاسخ فرمود: بلاکیف فرود می آید» (ابن ابی العز؛ ۱۴۱۸: ۲۲۳).

وی برای برطرف کردن گمان اثبات مکان علاوه کرده است که «هرکه از نادانان بپندارد که حق تعالی همچنان که پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر دادند، چون نزول کند، عرش فوق وی است و او در میان دو طبقه از عالم محصور میباشد، سخن وی مخالف اجماع سلف و مخالف

کتاب و سنت است». (ابن ابی العز؛ ۱۴۱۸: ۲۲۲). بنابراین، نزول بلاکیف است و گمان پروری اثبات مکان و سایر امور عقلانی مربوط به محدثات منتفی دانسته میشود.

تأویل «ید»، «وجه» و سایر صفات

دیگر از مواردی که سنایی به تأویل پرداخته، صفات «ید»، «وجه»، «قدم» و دیگر صفات است. او به طور مستقیم این صفات را که در نصوص شرعی و اخبار صحیح آمده است تأویل مینماید. او در این زمینه میگوید:

کس نگفته صفات مبدع او

چند و چون و چرا، چه و کی و کو

ید او قدرت است و وجه بقاش

آمدن حکمش و نزول بقاش

قدمینش جلال قهر و خطر

اصبعینش نفاذ حکم و قدر (سنایی؛ ۱۳۸۷: ۶۴)

اطلاق صفت «ید» در قرآن کریم و سنت نبوی برای خداوند متعال به کثرت وارد شده است. قرآن کریم میفرماید: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» دست خدا بالای دستهای آنان است» (الفتح: ۱۰) باز فرموده است: «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» بلکه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد میبخشد» (المائدة: ۶۴)

در صحیح البخاری از رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمودند: «يَدُ اللَّهِ مَلَأَى لَا يَغِيظُهَا نَفَقَةٌ، سَحَاءُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَقَالَ: أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، فَإِنَّهُ لَمْ يَغْضُ مَا فِي يَدِهِ، وَقَالَ: عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَيَبْدَهُ الْآخِرَى الْمِيزَانُ، يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ» دست خدا پر است، آن را نفقه کردن کم نمیسازد، در شب و روز ریزان است. و فرمودند: آیا ندیدید که از هنگام آفرینش آسمانها و زمین چه قدر انفاق کرده است، این کار از آنچه در دست اوست چیزی

را کم نساخته. و فرمودند: عرش وی بر آب است و میزان به دست دیگر اوست پایین و بالا مینماید». (بخاری؛ ۱۴۲۲: ج ۹، ۱۲۲)

در روایت دیگر حتی به عوض «ید» آمده است که «إِنَّ يَمِينَ اللَّهِ مَلَأَى لَا يَغِيضُهَا نَفَقَةً، سَحَاءُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...» دست راست خدا پر است که نفقه کردن آن را کم نمیسازد، شب و روز ریزان است. . .» (بخاری؛ ۱۴۲۲: ج ۹، ۱۲۴؛ قشیری؛ بی تا: ج ۲، ۶۹۱).

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «يَقْبِضُ اللَّهُ الْأَرْضَ، وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ مُلُوكُ الْأَرْضِ» خداوند زمین را قبض میکند و آسمانها را به دست راست خود در هم میپیچد و میفرماید: من پادشاه هستم، پادشاهان زمین کجا هستند؟» (بخاری؛ ۱۴۲۲: ج ۶، ۱۲۶)

در مورد صفت «رجل یا پای» یا به تعبیر دیگر «قدم یا پای» در نصوص صحیح آمده است:

«لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ تَقُولُ: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ، حَتَّى يَضَعَ فِيهَا رَبُّ الْعِزَّةِ، تَبَارَكَ وَتَعَالَى، قَدَمَهُ فَنَقُولُ: قَطُّ، وَعَزَّتْكَ وَبِزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ - دوزخ همیشه میگوید: آیا زیادت‌تر هست؟ تا اینکه رب العزت تبارک و تعالی پای [بلاکیف] خویش را در آن مینهد و آنگاه میگوید: به عزت تو سوگند که بس است، بس است و بعضی از اجزای آن به دیگری میپیچد»، (قشیری؛ بی تا: ج ۴، ۲۱۸۷؛ بخاری، ۱۴۲۲: ج ۶، ۱۳۸)

در باره صفت «ید یا دست» و نیز صفت «وجه یا روی»، متقدمان و به طور خاص امامان بزرگوار از تأویل دوری جسته‌اند و به مقتضای نصوص تسلیم بوده‌اند. امام ابوحنیفه در فقه اکبر به وجود دست و وجه حقیقی برای پروردگار قایل است. وی چنین گفته است: «از برای خداوند دست و وجه و نفس است؛ همان طوری که الله متعال در قرآن یاد کرده است؛ یعنی، آنچه را خداوند از وجه و ید و نفس در قرآن ذکر کرده است، صفات بلاکیف او هستند و گفته نشود که

«ید» وی قدرت او یا نعمت اوست؛ زیرا این اندیشه ابطال صفت را لازم دارد و این عقیده اهل

قدر و معتزله است؛ بلکه «ید» وی صفت بلاکیف اوست». (ابوحنیفه؛ ۱۴۱۹: ۲۷)

همه دانشمندان سلف یا متقدمان از تأویل دوری بسته اند و راه تسلیم را در پیش گرفته اند. ملا علی قاری از متأخران، در باره حدیث مذکور در کتابش مرقات المفاتیح شرح مشکلات المصابیح، میگوید: «مذهب سلف در مورد «رجل» یا «قدم» تسلیم و تفویض همراه با تنزیه است؛ اما اهل ارباب تأویل از خلف میگویند: مراد به «قدم» پای برخی از مخلوقات اوست یا گروهی از اهل دوزخ اند که خداوند آنها را به دوزخ تقدیم میکند و در حکم سابق او چنان بوده که آنان به دوزخ یکجا شوند و با دخول آنها دوزخ پر میشود». (قاری؛ ۱۴۲۲: ج ۹، ۳۶۲۹)

وی در ادامه علاوه کرده میگوید: «در شرح السنه آمده که «قدم» و «رجل» که در این حدیث ذکر شده اند از صفات منزّه و بلاکیف و بدون تشبیه الله متعال اند و همچنان است صفات دیگری که از این قبیل در کتاب و سنت برای الله متعال آمده است؛ مانند دست، انگشت، چشم، آمدن، رفتن و نزول. ایمان به این صفات فرض است و دوری جستن از فرو روی در آنها واجب است. هدایت شده کسی است که در باره آنها روش تسلیم را در پیش گیرد و کسی که در باره آنها زیاد بحث و فرو روی نماید، از حق میل کرده است؛ اما کسی که از این صفات انکار کند از «معطله» و هر که برای آنها کیفیت قایل شود «مشبهه» است (همان).

وی در نهایت بحث، رأی تسلیم و تفویض را تأیید کرده است و میگوید که این رأی موافق مذهب امام مالک و برابر با نظریه بی است که امام اعظم در فقه اکبر آن را تأیید کرده است. بنابراین، تسلیم به مدلول این صفات نظری سالم تر است (همان).

ظهور دوگانه گی تأویل و تسلیم

تأویل برخی از صفات الهی در کلام سنایی در حدیقه امری مشهود است که نمی توان از آن انکار کرد؛ چنانکه نمونه های بارزی از آن در آنچه گذشت ارائه شد؛ اما سنایی در پهلوی اینکه به

تأویل صفات حق قایل است بر تسلیم شدن به نصوص نیز تأکید دارد و بدین گونه در کلام سنایی نوعی دوگانه گوی بر خورد با صفات به چشم میخورد؛ یعنی، از جانی سنایی به تأویل صفات قایل است و این کار را در حدیقه عملاً انجام داده است و از جانب دیگر بر تسلیم به نصوص و مدلول آنها توصیه مینماید.

ملاحظه سخنان و روش سنایی در برخورد با صفات الهی در حدیقه میرساند که گویا تبرا و تباعد از تجسیم و تشبیه، باعث تمایل سنایی به تأویل گردیده است؛ همچنان که همه اهل تأویل از متأخران همین هدف را دنبال کرده و به تأویل پرداخته اند. از طرف دیگر ملاحظه لزوم پیروی از نصوص و اقتدا به سلف باعث شده است که بر تسلیم بودن به مدلول نصوص، موافق رأی و روش سلف قایل شود؛ هرچند خود به طور مستقیم به تأویل، که خلاف روش سلف است، اقدام کرده است. این دوگانه گوی در روش، در این چند بیت، به گونه آشکار، مشاهده میشود:

آن یکی رَجُل گفته آن یک ید

بیهده گفته‌ها ببرده ز حد

وان دگر اَصْبُعین و نقل و نزول

گفته و آمده به راه حلول

وان دگر استوای عرش و سریر

کرده در علم خویشتن تقدیر

یکی از جهل گفته قعد و جلس

بسته بر گردن از خیال جرس

وجه گفته یکی دگر قدمین

کس نگفته ورا که مطلبک این

زین همه گفته قال و قیل آمد

حال کوران و حال پیل آمد
 جَلَّ ذکره منزّه از چه و چون
 انبیا را شده جگرها خون
 عقل را زین علوم پی کردند
 علما را علوم طی کردند
 همه بر عجز خود شدند مُقِرّ
 وای آن کو به جهل گشت مُصِرّ
 متشابه بخوان در او ماویز
 وز خیالات بیهده بگریز
 وانچه اخبار نیز سلّما
 آنچه نصّ است جمله آمنّا (سنایی؛ ۱۳۸۷: ۷۱)

نتیجه گیری

نتیجه بحث اینکه سنایی، مانند سایر اهل تحقیق، از دو گونه معرفت، یک نوع آن را که همان معرفت روایی است ممکن میدانند و نوع دیگر؛ یعنی، معرفت به کُنه ذات حق تعالی را ناممکن دانسته از توان عقل بشر دور پنداشته است.

نگاه سنایی به صفات حق تعالی، نگاهی دوگانه است. وی از یک طرف تسلیم به نصوص و تفویض را؛ که رأی سلف است، توصیه مینماید و از جانب دیگر برای تبرّاً و دوری از تشبیه و تجسیم، موافق به رأی برخی از متأخران، به طور مستقیم به تأویل صفات پرداخته است. تأویل صفات، که سنایی و برخی از متأخران آن را اختیار کرده اند، برخلاف نظر سلف صالح اعم از صحابه و تابعین و ائمه اربعه است و نیز اهل تحقیق از متأخران آن را نپسندیده اند. اینان تسلیم به نصوص را بهترین روش در باب صفات شمرده اند؛ یعنی، به همه صفاتی که در نصوص شرعی برای

خداوند متعال آمده است، ایمان دارند؛ بدون اینکه کیفیت آن را درک کرده باشند. بنابراین، صفاتی چون «ید»، «وجه»، «نفس» «قدم» و نیز اموری از قبیل «نزول به آسمان دنیا» و «دیدار حق در بهشت» را بلاکیف ثابت میدانند و به خاطر عدم درک کیفیت این امور و صفات از اصل آنها انکار نکرده اند.

سرچشمه‌ها

۱. قرآن کریم.

۲. ابوحنیفه، نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه. (۱۴۱۹هـ). **الفقه الأكبر**. تحقیق محمد بن عبد الرحمن الخمیس (مطبوع مع الشرح المیسر علی الفقهین الأیسط والأکبر). الإمارات العربیة: مكتبة الفرقان.

۳. ابوحنیفه، نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه. (۱۴۱۹هـ). **الفقه الأیسط**. تحقیق محمد بن عبد الرحمن الخمیس (مطبوع مع الشرح المیسر علی الفقهین الأیسط والأکبر). الإمارات العربیة: مكتبة الفرقان.

۴. ابن أبی العز الحنفی، صدر الدین محمد بن علاء الدین علی بن محمد. (۱۴۱۸ هـ). **شرح العقیة الطحاویة**. تحقیق أحمد شاکر. عربستان سعودی: وزارت شؤون اسلامی، اوقاف و دعوت و ارشاد.

۵. البخاری الجعفی، أبو عبدالله محمد بن إسماعیل. (۱۴۲۲هـ). **صحیح البخاری**. ۹ جلد. تحقیق محمد زهیر بن ناصر الناصر (مصورة عن السلطانیة بإضافة ترقیم محمد فؤاد عبد الباقي). مصر: دار طوق النجات.

۶- الطحاوی، أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه بن عبد الملك بن سلمه. (۱۴۱۴ هـ). **العقیدة الطحاویة**. با شرح و تعلیق الألبانی، محمد ناصر الدین. بیروت: چاپ دوم. المكتب الإسلامی.

- ۷- القاری الهروی، ملا علی بن سلطان محمد، أبو الحسن نور الدین. (۱۴۲۲هـ). مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح. نه جلد. بیروت - لبنان: دار الفکر.
- ۸- السيوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن أبی بکر. (۱۴۰۶). حاشیة السندی علی سنن النسائی. هشت جلد. حلب: چاپ دوم. مکتب المطبوعات الإسلامیه.
- ۹- القشیری النیشابوری، أبو الحسن مسلم بن الحجاج. (بی تا). صحیح مسلم. تحقیق عبدالباقی، محمد فؤاد. پنج جلد. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ۱۰- الکلاباذی البخاری الحنفی، أبو بکر محمد بن أبی إسحاق بن إبراهيم بن یعقوب. (؟). التعرف لمذهب أهل التصوف. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۱۱- الماتریدی، أبو منصور محمد بن محمد بن محمود. (؟). التوحید. تحقیق خلیف، فتح الله. الإسکندریه: دار الجامعات المصریه.
- ۱۲- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۸۷). حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة. به تصحیح مدرس رضوی، محمد تقی. تهران: چاپ هفتم. انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۳- عسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر. (۱۳۷۹). فتح الباری شرح صحیح البخاری. ترتیب و تصحیح عبد الباقي، محمد فواد. ۱۳ جزء. بیروت: دار المعرفة.
- ۱۴- میبذی، ابو الفضل رشید الدین. (۱۳۷۱ هـ. ش). کشف الاسرار و عدة الابرار. تهران: امیر کبیر.